

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که ریشه اصلی این نزاع در این است که آیا تفکیک بین مدلول التزامی و مدلول مطابقی در حجیت صحیح است یا خیر، که به این چند مطلبی بر می گردد که بعضی از آنها را عرض کردیم و گفتیم که ما دو نوع ظهور داریم: یکی ظهور تصویری و دیگری ظهور تصدیقی. ظهور تصدیقی هم تصدیقی اولی داریم و تصدیق ثانوی. همچنین بیان شد که این تقسیم دلالت به دلالت تضمنی و مطابقی مربوط به ظهور تصدیقی ثانوی است.

جهت مهم در این بحث این است که در بحث حجیت ظواهر وقتی می گوئیم کل ظاهر حجة، این ظهور که موضوع برای حجیت قرار گرفته است چه ظهوری است؟ اگر آمدیم گفتیم کل ظاهر حجة، ظهور را ظهور تصویری قرار دادیم، قطعاً تفکیک بین مدلول التزامی و مدلول مطابقی امکان دارد. یعنی ممکن است که کلام که دارای ظهور تصویری هست اما ظهور تصدیقی ندارد. کلام در ظهور تصویری خودش حجیت نداشته باشد، اما نسبت به مدلول التزامی حجت باشد. اگر موضوع کل ظاهر حجة را ظهور تصویری قرار دادیم این تفکیک بجا نیست.

و هكذا اگر ظهور و موضوع حجیت را ظهور تصدیقی اولی قرار دادیم و گفتیم کل ظاهر حجة، این ظهور تصدیقی اولی موضوع برای این کل ظاهر حجة است. در این فرض هم ممکن است کلام در مدلول مطابقی خودش ظهور تصدیقی اولی داشته باشد اما در او حجت نباشد؛ لکن در مدلول التزامی حجت باشد.

اگر ما موضوع کل ظاهر حجه را ظهور تصدیقی اولی قرار دادیم باز این تفکیک در حجیت امکان پذیر است این دو فرض خیلی روشن است، لکن اگر ما موضوع در حجیت را ظهور تصدیقی ثانوی قرار دادیم و گفتیم: کل ظاهر حجة یعنی ظهور تصدیقی ثانوی، این را موضوع برای حجیت قرار دادیم، اینجا اگر گفتیم کلام نسبت به مدلول مطابقی حجیت ندارد معنای عدم حجیت عدم ظهور تصدیقی ثانوی است و اگر معنای عدم حجیت مستلزم عدم ظهور تصدیقی ثانوی شد، قطعاً دیگر ما نسبت به مدلول التزامی ظهور تصدیقی ثانوی نداریم.

منشأ ظواهر سه گانه ما این سه تا ظاهر را که بیان کردیم ظهور تصویری، ظهور تصدیقی اولی و ظهور تصدیقی ثانوی، اینها هر کدام يك منشأ دارند. منشأ ظهور تصویری وضع واضح است. واضح وقتی لفظ را برای معنایی وضع می کند، این نتیجه اش این می شود که این لفظ اگر تصور شد به مجرد تصور لفظ، معنا تصور می شود. منشأ ظهور تصویری وضع واضح است، اگر واضح نبود يك چنین ظهور تصویری که انسان از تصور لفظ معنا را تصور بکند پیش نمی آمد و عرض کردیم در ظهور تصویری اصلاً استعمال، استعمال کننده هیچ دخالتی ندارد شما لفظ را که تصور کردید از تصور او و لو هنوز استعمال هم نکرده اید تصور معنا در ذهن شما پیش می آید.

ظهور تصدیقی اولی که يك مرحله بالاتر است، یعنی متکلم لفظ را در همان معنای موضوع له خودش استعمال کرده است. منشأ

این ظهور تصدیقی اولی چیست؟ این که ما می‌گوییم متکلم لفظ را در همان معنای موضوع له استعمال می‌کند این در اینجا محل بحث است که ما چطور این ظهور تصدیقی اولی را بدست بیاوریم؟

آیا منشأش عبارت است از تعهد؟ یعنی استعمال کننده متعهد شده که لفظ را در همان چیزی که واضح برای او وضع کرده در همان استعمال کند؟ و یا منشأش چیز دیگری است؟ این در بحث مورد بحث قرار می‌گیرد.

منشأ ظهور تصدیقی ثانوی بناء عقلاء است. البته در آن ظهور تصدیقی اولی بعضی‌ها مسأله اصاله الحقیقه را جاری کرده‌اند. گفته‌اند که اگر متکلم يك لفظی را استعمال کرد و ما نمی‌دانیم که آیا در معنای خودش استعمال کرده است یا نه، اصاله الحقیقه می‌گوید در همان معنای خودش به کار برده است.

در این ظهور تصدیقی ثانوی منشأ این ظهور و منشأ اعتبار بنای عقلاء است بناء عقلاء بر این است که متکلم همان معنای موضوع له را اراده کرده به اراده جدید، علاوه بر اینکه لفظ را در همان معنا استعمال کرده است همان معنا را اراده می‌کند به اراده جدید (البته اینجا این نکته را من یادآوری کنم که در بحث اصاله الحقیقه این را در اصول فقه و در کفایه هم مطرح شد) بعضی‌ها و شاید هم اکثر می‌آیند اصاله الحقیقه را در همین مرحله سوم هم جاری می‌کنند الان شما در روایات و کلمات هر متکلمی اگر شك کنید که آیا متکلم معنای حقیقی را اراده کرده است یا نه؟

اصاله الحقیقه را جاری می‌کنید. کثیری از اصولیین با اجرای اصاله الحقیقه کشف از مراد جدی متکلم می‌کنند اما بعضی‌ها مثل مرحوم سید مرتضی و یا دیگران آنها در يك مرحله قبل هم این را بکار می‌برند می‌گویند حالا کاری به اراده جدی متکلم نداریم وقتی متکلم لفظ را استعمال کرد خود استعمال ظهور در این دارد که در معنای حقیقی و موضوع له به کار رفته است. (این هم يك بحثی است که در بحث اصاله الحقیقه مطرح می‌شود ما فقط الان این مبانی را اشاره می‌کنیم تا نتیجه خودمان را بگیریم).

در ظهور تصدیقی ثانوی بناء عقلاء پشتوانه او هست عقلاء می‌گویند اگر يك لفظی در يك معنایی ظهور داشت ما می‌گوییم این ظهور یعنی به این معنا که متکلم این معنا را اراده حقیقی کرده است این حجیت دارد، کل ظاهر حجه یعنی کل ظاهر بالظهور التصدیقی الثانوی حجة، حجة یعنی «يجب الأخذ به»، به چه چیزی می‌شود أخذ کرد؟

آنجایی که کلام يك ظهور تصدیقی ثانوی داشته باشد. ما تا قبل از اینکه این بحث را مطرح کنیم این قضیه کل ظاهر حجة، يك چیز تقریباً روشنی برای ما بود، می‌گفتیم کبرای کلی این است. بناء عقلاء بر این است در شریعت در غیر شریعت کل ظاهر حجة، اما حالا که ظهور را سه قسم کردیم، این کل ظاهر ظهور تصویری مراد نیست، چون ظهور تصویری ربطی به مقام عمل و مقام أخذ ندارد. ظهور تصدیقی اولی که ظهور تصدیقی اولی فقط در دائره استعمال، و کیفیت استعمال است، ربطی به او هم ندارد.

ما وقتی می‌گوییم کل ظاهر حجة، یعنی این معتبر است، این برای شما لازم العمل و لازم الاخذ است. می‌شود کل ظاهر حجة. آنوقت کدام ظهور است که عنوان حجیت را بخواهد داشته باشد؟ ظهور تصدیقی ثانوی. یعنی اگر کلام ظهور در این داشت که متکلم نسبت به این معنا اراده جدی دارد این حجیت دارد این بر مکلف و بر مخاطب لازم العمل است.

اگر گفتیم يك کلامی نسبت به مدلول مطابقی حجیت ندارد اینجا نفی حجیت مساوی با نفی این ظهور تصدیقی ثانوی است، اگر گفتیم این متکلم حجیت ندارد، یعنی این کلام متکلم ظهور تصدیقی ثانوی ندارد، اگر داشت حجیت هم داشت، نمی‌شود بگوییم دارد و حجیت ندارد. نفی این حجیت مستلزم نفی این ظهور است و نفی تحقق این ظهور است و نتیجه این می‌گیریم که اگر در مدلول مطابقی حجیت نداشت، یعنی در مدلول مطابقی ظهور تصدیقی ثانوی ندارد. اگر نداشت دیگر مدلول التزامی در کار نیست خود مرحوم شیخ انصاری، مرحوم آخوند، مرحوم محقق عراقی، مرحوم نائینی، این چهار نفر می‌خواهند بفرمایند که ما که می‌گوییم در حجیت تفکیک می‌کنیم بین مدلول التزامی و مدلول مطابقی.

نظر استاد محترم: اما ما مي گوييم در وجود توقف وجود دارد يعني مدلول التزامي متوقف است وجودا بر مدلول مطابق، اما حقيه بر او متوقف نيست. با اين بياني كه ما عرض كرديم و با تحقيق در اين مطلب كه آمديم اقسام ظهور را گفتيم، گفتيم اين دلالات ثلاث تضميني و التزامي و مطابق مربوط به ظهور تصديقي ثانوي است و گفتيم موضوع كل ظاهر حجة همين ظهور تصديقي ثانوي است.

خود به خود به نتيجه مي رسيم كه نتيجه اين است كه حق با مرحوم امام و مرحوم آقاي خوئي و كثيري از اصوليين معاصر است كه اينها قائل هستند به اينكه تفكيك در حجيت معنا ندارد. اگر يك كلامي دلالت مطابق اش حجيت نداشت قطعا ديگر دلالت التزامي او هم حجيت ندارد. منتها بيان فني اش اين بود كه ما عرض كرديم. و آن بياني كه مرحوم آقاي خوئي داشتند كه از راه اين كه لازم بر ملزوم و بر ملازمه توقف دارد، بيان تامي نبود.

البته به اين مطلب سوم ايشان رسيديم كه اين بحث و اين تحقيق از همين اشاره ايشان شروع شد كه فرمودند دلالت التزاميه تابع اراده جديه است. اگر متكلم نسبت به مدلول مطابق اراده جديه نداشت ديگر دلالت التزامي در كلام نيست و اين تحقيقش همين بود كه عرض كرديم.

ان قلت: حالا اگر كسي گفت: ما دلالت ثلاث را در مرحله ظهور تصوري مي بريم، اگر كسي اين نظر را داشت؛ قلت: باز مي گوييم تفكيك در حجيت به مكان من الامكان و هكذا اگر گفتيم دلالات ثلاث را ما در مرحله ظهور تصديقيه اوليه مي بريم باز مي گوييم: تفكيك به مكان من الامكان، پس تفكيك اگر بخواهيم بگوييم ممكن نيست و ما هم به همين نظر رسيديم اين دو تا مبنايي مهم را دارد:

يك، تقسيم دلالت به اقسام ثلاثه: مطابق، تضمن و التزام را بگوييم مختص به ظهور تصديقيه ثانويه است.

دو، آنچه كه موضوع براي حجيت هست در قضيه كل ظاهر حجة، آن هم ظهور تصديقيه ثانويه است. اين دو تا مبنا اگر شد نتيجه اين مي شود كه نفي حجيت مدلول التزامي، اگر گفتيم اين روايت كه مي گويد نماز جمعه واجب است (مدلول مطابق)، نفي حجيت مدلول مطابق، نفي حجيت يعني نفي وجود، يعني نفي ظهور، يعني ظهور در معنای تصديقيه ثانويه ندارد و اگر چنين نتيجه اي گرفته شد قهرا ديگر مجالي براي دلالت التزامي و حجيت دلالت التزامي باقي نمي ماند. و عمده استفاده اي كه اين ها از اين قانون كرده اند يكي در ما نحن فيه است و يكي هم در بحث خبرين متعارضين است.

در آنجا وقتي مي گويند دو تا خبر با هم تعارض مي كنند بعد از تعارض تساقط مي كنند شيخ مي فرمايد: لا شك در اينكه اين دو تا خبر براي ما نفي ثالث مي كند. خوب اگر نفي ثالث كرد يعني حجيتش به دلالت التزامي باقي مي ماند.

لكن در اينجا مرحوم آقاي خوئي مواردی را به عنوان نقض آوردند. غالب اين موارد نقض دچار اشكال است، يعني و لو اينكه اصل نظريه ايشان را ما پذيرفتيم و لو اينكه در استدلالی كه ايشان كرد ما مناقشه كرديم و يك نحو استدلال ديگري را بيان كرديم، اما برخي از موارد نقض از محل نزاع خارج است. از جمله نقض اولي كه ايشان وارد كرد، فرمودند اگر بينه قائم شود بر اينكه اين لباس با بول ملاقات كرده است، اينجا مدلول مطابق ملاقات با بول است. مدلول التزامي نجاست است، اگر بعدا معلوم شد كه اين بينه خطا است، هيچ فقيهي نمي گويد: حالا كه بينه خطا بود مدلول مطابق از بين مي رود (يعني ملاقات با بول) مدلول التزامي كه عبارت از نجاست است باقي مي ماند. اين به عنوان نقض اول است كه چند اشكال دارد:

1. اشكال اول اين است كه نجاست مدلول التزامي ملاقات با بول نيست. چرا؟ حالا اگر به جاي بينه ما استصحاب كنيم. اگر استصحاب آمد كه اين لباس ملاقات با بول كرده است آنجا كسي مي گويد كه اين استصحاب يك لازمي به نام نجاست دارد؛ خير، و لذا مي گويند لوازم اصول عمليه اعتباري ندارد، اصلا اشكال اول اين است كه نجاست عنوان مدلول التزامي را در اين مثال ندارد.

2. ثانيا: بر فرضي كه ما پذيريم اين عنوان مدلول التزامي است، در اينجا باز از محل نزاع خارج است. چرا؟ براي اينكه مشهور

که می گویند ما بین مدلول مطابقی و التزامی تفکیک در حجیت می کنیم می گوئیم اگر حجیت مطابقی از بین رفت حجیت التزامی باقی می ماند در جایی است که ما آنچه که مدرک برای حجیت مدلول مطابقی هست همان مدرک برای حجیت مدلول التزامی نباشد.

در حالی که در این مثال این طور است در این مثال مدرک و دلیل برای مدلول مطابقی بینه است و همین مدرک برای مدلول التزامی است. خوب اگر شما علم پیدا کردید به اینکه این بینه خطا است نتیجه این می شود که مستند خود مدلول التزامی هم باطل می شود. اگر مستندش باطل شد این دیگر از محل نزاع خارج می شود.

به عبارت دیگر، محل نزاع در جایی است که ما بگوئیم لفظ يك ظهوری در مدلول مطابقی دارد. کل ظاهر حجة این را می گیرد. دوم، يك ظهوری در مدلول التزامی دارد. کل ظاهر حجة، این را می گیرد. اما در این مثال نسبت به مسأله نجاست همان را که مستند مدلول مطابقی بوده همان مستند مدلول التزامی است. الان هم که شما علم به خطای او پیدا کردید، لذا در اینجا از بین می رود.

3. ثالثاً: مسأله ملاقات با بول و نجاست از قبیل موضوع و حکم است و موضوع و حکم از قبیل علت و معلول است. یعنی موضوع به منزله علت است. حکم به منزله معلول است و ما قبلاً گفتیم محل نزاع در مسأله تفکیک حجیت و عدم تفکیک در حجیت در جایی است که رابطه بین مدلول مطابقی و التزامی به این نحو که مطابقی علت باشد و التزامی معلول، نباشد. اگر رابطه علی و معلولی باشد روشن است که وقتی موضوع از بین رفت علت از بین رفت حکم هم از بین می رود.

کسانی که تفکیک را قائل می شوند در اینجا نمی گویند اینجا رابطه بین مدلول مطابقی و التزامی رابطه موضوع و حکم است، رابطه علت و معلول است و روشن است که معلول با انتفاء علت از بین می رود. این سه اشکال اساسی در نقض اول است و آنچه که در میان این نقضها از همه مهمتر است همین نقض اول می باشد والا نقض دوم که ایشان فرمود: هیچ فقیهی به آن ملتزم نمی شود. نه، قابل التزام است اشکالی هم ندارد.

خانه ای در ید زید است، بینه قائم شده که این مال عمرو است و يك بینه دیگر قائم شده که این مال بكر است، این دو تا بینه تساقط می کنند، دلالت التزامی آن این است که این خانه مال زید نیست، منتها بحث این است که این مدلول التزامی هست اما در مقابل قاعده ید فایده ای ندارد این قاعده ید و این یدی که این شخص بر خانه دارد این سبب می شود که مدلول التزامی از اعتبار ساقط شود و الا مدلول التزامی وجود دارد.

نتیجه گیری

پس اشکالات مهم همان سه اشکالی بود که به نقض اول وارد شد. نتیجه این شد که ما تفکیک را نمی پذیریم این نقض ها نیز اشکال دارد، منتها يك نکته دیگر اینجا باقی مانده است و آن این است که بحث در این است که ما در این ما نحن فیه که نماز با ازاله تزاحم پیدا می کند(کسی داخل مسجد رفته است اول وقت است مسجد نجس است ازاله نجاست گریبانش را می گیرد). گفتیم این نماز اول وقت این حصه از نماز امر ندارد گفتیم حالا که این امر ندارد ببینیم آیا راهی وجود دارد که کشف ملاک کنیم؟ و بگوئیم طبق این قانون که وجود ملاک برای عبادیت عمل کافی است. این عمل صحیح است؟

يك راه مرحوم آخوند بود که بحثش گذشت. راه دوم از راه تفکیک بین مدلول التزامی و مدلول مطابقی وارد شدند. گفتند امر به دلالت مطابقی می گوید همه مصادیق، مأمور به است. به دلالت التزامی می گوید همه مصادیق ملاک دارند حالا این مصداق اول به خاطر مسأله مزاحمت این امر ندارد، ملاک دارد، چرا؟ می گوئیم بین مدلول التزامی و مدلول مطابقی تفکیک وجود دارد، ممکن است امر که مدلول مطابقی است کنار رفته باشد اما ملاک مدلول التزامیه باقی مانده باشد.

فرضنا که تفکیک بین مدلول مطابقی و التزامی صحیح است ولی باز طبق همان بیانی که ما گفتیم مسأله مانحن فیه ربطی به این

نزاع ندارد این نزاع در لازم و ملزوم عقلي جریان ندارد این نزاع در ظهور کلام است اگر کلام ظهوري در مدلول مطابقی داشت، آیا بعد از اینکه ظهورش در مدلول مطابقی از بین رفت و حجت نشد ظهورش در مدلول التزامي حجت هست یا نه؟

بحث در يك التزام عرفي است، در حالي که آنچه که در اینجا هست مسأله لزوم عقلي است. يعني وقتي ما مي گوييم مولا امر کرد و این امر کشف از ملاک مي کند این کاشفیتش عقلي است، چون ما قبلا مي گوييم که احکام تابع مصالح و مفاسد است. لذا اگر کسی کبري تفکیک را هم قبول داشته باشد این مطلب ربطی به ما نحن فيه ندارد. پس این راه دوم برای کشف ملاک باطل شد.